

ایران و جنگ جهانی اول

سرشناسه: اتابکی، تورج Atabaki, Touraj

عنوان و نام پدیدآور: ایران و جنگ جهانی اول میدان نبرد قدرت‌های بزرگ / گردآوری و تألیف تورج اتابکی؛ ترجمه مهدی حقیقت‌خواه.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۳۰۸ ص.

شابک: 978-964-311-765-8

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Iran and the First World War:

Battleground of the Great Powers, 2006

یادداشت: نمایه

موضوع: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. - ایران.

موضوع: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.

شناسه افزوده: حقیقت‌خواه، مهدی، ۱۳۲۶ - ، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹ الف ۲ الف / DSR ۱۴۶۰

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۲۴۹۰۰۹

ایران و جنگ جهانی اول

میدان نبرد قدرت‌های بزرگ

گردآوری و تألیف:

تورج اتابکی

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:
Iran and the First World War
Battleground of the Great Powers
Touraj Atabaki
I.B. Tauris, 2006

© حق نشر فارسی این کتاب را مؤلف آن
به انتشارات ققنوس واگذار کرده است.
تمام حقوق محفوظ است.



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶



ایران و جنگ جهانی اول
میدان نبرد قدرت‌های بزرگ
گردآوری و تألیف: تورج اتابکی
ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ دوم

۶۰۰ نسخه

۱۳۹۵

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۷۶۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978-964-311-765-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۸۰۰۰ تومان

فهرست

- معرفی مؤلفان ۷
- سیاسگزاری ۱۱
۱. جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری جامعهٔ سیاسی
در ایران ۱۳
۲. دولت موقت ایران ۲۳
۳. پیش به سوی شرق: فعالیت‌های دستگاه اطلاعاتی عثمانی در ایران ۵۱
۴. ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی ۷۳
۵. اسماعیل آقا سیمکو: جنگ سالارکُرد در مرز ترکیه و ایران در اوایل
قرن بیستم ۱۰۹
۶. روایت احمد کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی ۱۴۹
۷. پان‌ترکیسم و ملی‌گرایی ایرانی ۱۸۹
۸. شورای تبلیغات بین‌المللی و تأسیس حزب کمونیست ایران ۲۱۳
- یادداشت‌ها ۲۴۳
- نمایه ۳۰۳

معرفی مؤلفان

تورج اتابکی دارای کرسی تاریخ اجتماعی خاورمیانه و آسیای مرکزی در دانشگاه لیدن و پژوهشگر ارشد «مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی» در آمستردام است. کتاب‌های آذربایجان: قومیت و مبارزه بر سر قدرت در ایران (لندن: آی.بی. تائوریس، ۱۹۹۳)، و فراسوی ماهیت‌گرایی،* در خاورمیانه و آسیای مرکزی چه کسی گذشته چه کسی را می‌نویسد؟ (آمستردام: اکسانت، ۲۰۰۳) از تألیفات اوست. آسیای مرکزی پساشوروی (لندن: آی.بی. تائوریس، ۱۹۹۸) را خود و مردان نظم، تجدد آمرانه در ترکیه و ایران** (لندن: آی.بی. تائوریس، ۲۰۰۴) را با همکاری اریک یان زورکر، و آسیای مرکزی و قفقاز: فراملی‌گرایی و آوارگی (لندن و نیویورک: راتلج، ۲۰۰۵) را با همکاری سانجیوت مِه‌نِدل گردآوری و تدوین کرده است. کتاب دولت و فرودستان: جامعه و سیاست در ترکیه و ایران نیز با گردآوری و تألیف او در ۲۰۰۶ منتشر شده است [که به زودی به فارسی برگردانده و منتشر خواهد شد]. کار و فعالیت کنونی او بر تاریخ‌نگاری سنجشی و تاریخ زندگی روزمره فرودستان - تاریخ اجتماعی - متمرکز است.

اولیور باست مدرس تاریخ ایران و خاورمیانه معاصر در دانشگاه منچستر است.

*. Essentialism

** تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضا شاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس،

او مؤلف کتاب *Les allemands en Perse pendant La première guerre mondiale d'après les sources diplomatiques françaises* (Paris: Peeters, 1997) است و کتاب *La Perse et la Grande Guerre* (Tehran/ Paris: Institut français de recherche en Iran/ Peeters, 2002) را گردآوری و تدوین کرده است. مقاله «رفع ابهام: سیاست خارجی و ثوق الدوله در ۹۸ - ۱۲۹۷» از او در کتاب مردان نظم [تجدد آمرانه، تورج اتابکی، تهران: فغنوس، ۱۳۸۵] منتشر شده است. او در کار پژوهشی خود به تاریخ دیپلماتیک و سیاسی ایران اواخر دوره قاجار و دوران پهلوی و همچنین مسائل مربوط به تاریخ‌نگاری و خاطرات فرهنگی در ایران معاصر توجه و دلبستگی خاصی دارد.

مارتین فان بروئینسن مردم‌شناس و تاریخ‌دانی با تجربه گسترده کار میدانی در بخش‌های مختلف کردستان و همچنین اندونزی است. دارای کرسی ISIM برای مطالعه تطبیقی جوامع مسلمان معاصر در دانشگاه اوترخت است. کتاب آقا، شیخ و دولت: ساختارهای اجتماعی و سیاسی کردستان (لندن: نشر زد، ۱۹۹۲) و مقالات متعددی در باره کردها و اسلام در اندونزی از تألیفات اوست. توجه او در کارهای کنونی پژوهشی‌اش، افزون بر مبارزات سیاسی و هویتی در میان کردها و همسایگان‌شان، بر مسائل مربوط به مرجعیت مذهبی در میان مسلمانان اروپا متمرکز است.

استفانی کرونین پژوهشگر تاریخ ایران در دانشگاه نورثمپتن است. او مؤلف کتاب ارتش و پیدایش حکومت پهلوی در ایران، ۱۳۰۴ - ۱۲۸۹ (لندن: آی.بی.تائوریس، ۱۹۹۷)، و تدوین‌گر کتاب‌های ایران مدرن: دولت و جامعه در دوره رضاشاه، ۱۳۲۰ - ۱۲۹۹ (لندن و نیویورک: راتلج کرتزن، ۲۰۰۳) و اصلاح‌طلبان و انقلابیون در ایران معاصر: نگاه تازه به چپ ایران (لندن و نیویورک: راتلج کرتزن، ۲۰۰۴) است. کار کنونی او بر واکنش فرودستان به مدرنیته در

ایران متمرکز است. سیاست‌های ایلاتی در ایران: کشمکش‌های روستایی و حکومت جدید و مجموعه تدوینی فرودستان و اعتراض اجتماعی: تاریخ از پایین در خاورمیانه و شمال آفریقا از او در سال ۲۰۰۶ منتشر شده است.

پژمان دیلمی دکترای خود را در سال ۱۹۹۴ از دانشگاه منچستر گرفت. تعدادی مقاله در باره تأثیر انقلاب روسیه بر ایران و همچنین دیپلماسی اولیه شوروی در شرق منتشر کرده است. در حال حاضر پژوهشگر مستقلی است که برای دانشنامهٔ ایرانیکا می‌نویسد و روی دستنوشته‌ای در باره جمهوری شوروی گیلان (۱۳۰۰ - ۱۲۹۹) کار می‌کند. [متأسفانه چاپ مقالهٔ ایشان بنا به دلایلی که خارج از ارادهٔ ناشر بود، مقدور نشد.]

منصوره اتحادیه دکترای خود را در سال ۱۹۷۹ از دانشگاه ادینبورگ گرفت. از ۱۹۶۳ تا ۲۰۰۰ (۱۳۷۹ - ۱۳۴۲) در دانشگاه تهران تاریخ تدریس می‌کرد. مؤسس نشر تاریخ ایران است که در تاریخ دورهٔ قاجار تخصص دارد. او مؤلف کتاب‌های پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱)، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجار (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵) و ویراستار کتاب‌های رضاقلی‌خان ناظم‌السلطنه، زندگانی سیاسی و اسناد مهاجرت، ۳ ج (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۹)، و این‌جا تهران است، مجموعهٔ مقالات در بارهٔ تهران، ۱۲۶۹ هـ.ق. / ۱۳۴۴ (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۷) است. اتحادیه دو رُمان نیز نوشته است: زندگی باید کرد (تهران: نشر سیامک، ۱۳۷۶) و زندگی خالی نیست (تهران: نشر سیامک، ۱۳۷۸). در حال حاضر مشغول تحقیق در باب افکار عمومی ایرانیان از ۱۲۴۹ تا ۱۲۹۹ است.

محمدعلی همایون کاتوزیان عالم اجتماعی، تاریخدان، منتقد ادبی و شاعر است. پژوهشگر عضو کالج سن آنتونی، و عضو دانشکدهٔ مطالعات

شرق‌شناسی دانشگاه آکسفورد، عضو افتخاری دانشکده علوم سیاسی دانشگاه اکسیتیر، و سردبیر نشریه مطالعات ایران «انجمن بین‌المللی مطالعات ایران» است. کتاب‌هایش به زبان انگلیسی عبارتند از: تاریخ و سیاست ایران: دیالکتیک دولت و جامعه (لندن و نیویورک: راتلج کرتزن، ۲۰۰۳)، صادق هدایت: زندگی و میراث یک نویسنده ایرانی (لندن: آی.بی.تائوریس، ۱۹۹۱)، دولت و جامعه در ایران: افول قاجار و ظهور پهلوی (لندن: آی.بی.تائوریس، ۲۰۰۰)، مصدق و مبارزه بر سر قدرت در ایران (لندن: آی.بی.تائوریس، ۱۹۹۰)، اقتصاد سیاسی ایران معاصر (لندن و نیویورک: مک میلان و انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۱)، و ایدئولوژی و روش در علم اقتصاد (لندن و نیویورک: مک میلان و انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۰).

سپاسگزاری

فکر گردآوری این مجلد از همایشی نشئت گرفت که من در سال ۱۹۹۸ در مرکز خاورمیانه کالج سن آنتونی دانشگاه آکسفورد برپا کردم که خودم در آنجا عضو ارشد مهمان بودم. مایلم از همه همکارانم در آنجا که برای من فرصت مطالعاتی بسیار خوب و ثمربخشی فراهم آوردند سپاسگزاری کنم. همچنین مایلم از پرفسور رضا شیخ‌الاسلامی، استاد مؤسسه خاورشناسی دانشگاه آکسفورد، تشکر کنم که مهمان‌نوازی بی‌کرانش مرا تشویق کرد ارتباط آکادمیک نزدیکی با دانشگاه آکسفورد برقرار کنم. در تدوین این کتاب از دریافت نظریات دوست و همکار ارجمندم آقای کاوه بیات بهره بردم. او در همایش حضور داشت اما متأسفانه نتوانست در تألیف این کتاب سهمی بر عهده گیرد. دکتر لیستر کروک، سرویراستار انتشارات آی.بی.تائوریس، از سر لطف و وقت زیادی را صرف خواندن دستنوشته کرد و مرا از نظرات خود بهره‌مند ساخت.

ترجمه روان این کتاب را به زبان فارسی مدیون آقای مهدی حقیقت‌خواه هستم و نشر آن را وامدار همت آقای حسین زادگان. از هر دو اینان به دل سپاسگزارم.

این سپاسگزاری‌ها را بدون تشکر از همسرم شراره نمی‌توانم به پایان ببرم. تفاهم پیوسته او بود که به من اجازه داد پژوهش خود را دور از خانه از پیش ببرم.

جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری جامعه سیاسی در ایران

توجراتابکی

آغاز جنگ جهانی اول و پیامد آن شاید مهم‌ترین رویداد سیاسی در تاریخ جهان در قرن بیستم باشد. سقوط امپراتوری‌های اتریش - مجارستان، عثمانی و روسیه، و از پی آن ظهور جمهوری اتریش، پادشاهی مجارستان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، و جمهوری کمالیستی در ترکیه از جمله مهم‌ترین پیامدهای این جنگ بود.

شروع جنگ بر فشار خارجی در ایران افزود و سبب شد که اختلافات دیرینه در عرصه سیاست ایران گسترش یابد. حکومت مرکزی چنان دچار اختلاف و چنددستگی بود که دولت‌های مختلفی که بر سر کار می‌آمدند هیچ‌گاه بیش از چند ماه دوام نمی‌آوردند. و از آن گذشته، خود حکومت مرکزی تنها منبع قدرت در کشور نبود. همان‌طور که بلوخر، از ناظران آن دوره، می‌نویسد، «برای قدرت سیاسی موجود در کشور دو منبع وجود داشت، یکی رسمی که شامل حکومت و پیوندهایش می‌شد، و دیگری غیررسمی»، که به گفته او شامل «نیروهای ملی» می‌شد.^۱

از پی تأیید رسمی قانون اساسی ایران از سوی شاه قاجار در سال ۱۲۸۵، رقابت روس و انگلیس در ایران، دست‌کم به‌طور موقت، کاهش یافت و

قراردادی بین این دو قدرت بزرگ بسته شد. بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، ایران به سه منطقه - زیرنفوذ روسیه، زیر نفوذ بریتانیا، و بی طرف - تقسیم شد. بریتانیا، بر مبنای این قرارداد، در اکتبر ۱۹۱۰ (مهر ۱۲۸۹) به ایران در مورد امنیت جنوب ایران اولتیماتوم داد. بریتانیا، با انجام این کار، الگویی برای روس‌ها فراهم آورد. سربازان روسی در آن زمان ایالت‌های شمالی ایران را اشغال کرده بودند. حکومت تزاری نیز در نوامبر ۱۹۱۱ (آبان ۱۲۹۰) به ایران اولتیماتوم داد، که به معنای تلاش برای تبدیل شمال کشور به منطقه مستعمره نیمه وابسته بود.^۲ مجلس ایران، که از حمایت مردم برخوردار بود، در برابر اولتیماتوم روسیه مقاومت می‌کرد، اما دولت متزلزل مرکزی ایران تصمیم به پذیرش اولتیماتوم و انحلال مجلس گرفت. به نظر می‌رسید پذیرش اولتیماتوم و انحلال مجلس تنها اقدام مؤثری بود که نمایندگان مجلس می‌توانستند در برابر بحران پدید آمده انجام دهند.^۳ در این میان، اشغال شمال و جنوب ایران از سوی سربازان روسی و انگلیسی نیروهای عثمانی را برانگیخت تا در اوایل جنگ به غرب و شمال غربی ایران تجاوز کنند. اگر فعالیت‌های مأموران آلمانی را نیز، به ویژه در میان ایلات جنوب، به این فهرست مصیبت‌ها بیفزاییم، بهتر متوجه می‌شویم که دولت مرکزی ایران در این دوره چقدر ناتوان بود.

واکنش اولیه دولت مرکزی ایران به شروع جنگ اعلام بی طرفی اکید ایران در فرمان دهم آبان ۱۲۹۳ (اول نوامبر ۱۹۱۴) بود. اما اعلام بی طرفی دولت ایران چه معنا و مفهومی داشت در حالی که نیروهای آنانیت (متفق) بخش قابل ملاحظه‌ای از خاک ایران را اشغال کرده بودند؟ هنگامی که مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرای ایران، به مقامات روسی مراجعه کرد و از آن‌ها خواست سربازانشان را از آذربایجان عقب بکشند چون حضور آن‌ها به ترک‌ها بهانه می‌داد تا به ایران تجاوز کنند، «وزیر مختار روسیه نظر ایران را

تأیید کرد اما پرسید چه تضمینی می‌تواند داده شود که پس از عقب‌نشینی نیروهای روسی، ترک‌ها نیروهای خود را وارد نخواهند کرد.^۴

در نتیجه شمال و شمال غرب ایران به یکی از میدان‌های اصلی نبرد در جنگ جهانی اول تبدیل شد. روس‌ها، بریتانیایی‌ها، و عثمانی‌ها همگی، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی خود، سیاست‌هایی را دنبال می‌کردند که هدفشان تحریک یا تشدید دشمنی‌های موجود بین گروه‌های قومی و مذهبی گوناگون در منطقه بود. در مورد برپایی حکومت‌های خودمختار برای کردها، آسوری‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان آذربایجانی وعده‌ها داده می‌شد. چنین فریبکاری‌هایی به درگیری‌های خونین میان این گروه‌های قومی و مذهبی انجامید.

روشن است که اگر دولت مرکزی ایران قوی و کاملاً جاافتاده بود به خوبی می‌توانست سیاست بی‌طرفی را دنبال کند. اما واقعیت این است که هم شاه جوان، احمدشاه قاجار، که در تیر ۱۲۹۳ (ژوئیه ۱۹۱۴) تاجگذاری کرده بود، و هم کابینه مستوفی‌الممالک به شدت ضعیف و ناتوان بودند. در نتیجه برخی از ایرانیان که خود را در حفظ بی‌طرفی ناتوان می‌دیدند بر آن شدند در پی تشکیل اتحادی باشند که مطمئن‌ترین راه به نظرشان می‌رسید. آلمان، به سبب دوری جغرافیایی‌اش، متحد ارجحی به نظر می‌آمد. برخلاف بریتانیایی‌ها که منافعشان در هندوستان به خودی خود آن‌ها را و می‌داشت سیاست مداخله‌جویانه‌ای را در ایران دنبال کنند، آلمان در نگاه اول به نظر می‌رسید که تهدید مستقیمی علیه ایران نباشد. آلمان در روابطش با ایران می‌توانست از این امتیاز در برابر روس‌ها و عثمانی‌ها، که می‌خواستند خود را به عنوان متحد معرفی کنند، بهره‌برداری کند. درست است که آلمانی‌ها «همواره تلاش می‌کردند سهم بیش‌تری کسب کنند، اما همیشه مراقب بودند که به ویژه دشمنی روس‌ها را برنینگیزند.»^۵

در نتیجه، احساسات ضد روسی و ضد انگلیسی باعث شد برخی

دموکرات‌های ایرانی آلمانی‌ها را متحدان درخوری تلقی کنند. در آذر ۱۲۹۳ که مجلس سوم تشکیل جلسه داد، از ۱۳۶ عضو آن سی نفر عضو حزب دموکرات بودند.^۶ بریتانیایی‌ها و روس‌ها نسبت به فعالیت دموکرات‌ها به طرفداری از آلمان بدگمان بودند و تصمیم گرفتند بر تعداد نیروهای اشغالگر خود بیفزایند. وضعیت چنان بحرانی شد که سربازان روس که در قزوین مستقر بودند، به طرف پایتخت به حرکت درآمدند و تهدید کردند که پایتخت را اشغال خواهند کرد. سی نمایندهٔ دموکرات، به همراه چند روزنامه‌نگار و عده‌ای از سیاستمداران بانفوذ اعتدالی، «راهپیمایی طولانی» خود را آغاز کردند، نخست در قم توقف کردند و در آنجا «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دادند، سپس به کاشان عقب نشستند و سرانجام در کرمانشاه مستقر شدند و در آنجا «دولت موقت ایران» را تشکیل دادند. دولت موقت به عنوان تنها دولت قانونی ایران مورد شناسایی رسمی دولت‌های محور قرار گرفت، اما نتوانست در برابر فشارهای فزایندهٔ بریتانیایی‌ها مقاومت کند. در سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) کرمانشاه به دست نیروهای روسی سقوط کرد و عمر دولت موقت به پایان رسید.

در این میان، عثمانی‌ها تحت تأثیر احساسات پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم و رؤیای ایجاد میهن واحد و بزرگ همهٔ ترکان، جبههٔ تازه‌ای را بر ضد نیروهای متفق در آذربایجان گشودند، که پیامد فوری‌اش این بود که آذربایجان به یکی از صحنه‌های اصلی نبرد در جنگ جهانی اول تبدیل شد. روس‌ها، انگلیسی‌ها، و عثمانی‌ها، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی خود، سیاستی را دنبال می‌کردند که هدفش تحریک و تشدید دشمنی‌های موجود بین گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در این ایالت بود. در جریان مبارزات مربوط به انقلاب مشروطه گرچه آذربایجان بین مشروطه‌خواهان اصلاح طلب و سلطنت‌طلبان محافظه‌کار تقسیم شده بود، مسلمانان آذربایجان این امکان را یافته بودند که با داوطلبان گرجی و ارمنی مسیحی هدف مشترکی پیدا کنند.

اینک، به سبب دخالت خارجی، آذربایجان «سرزمینی تقسیم شده» بود که در آن رؤسای ایلات و جماعت‌های مختلف سرگرم متحد ساختن «امت اسلام» در زیر پرچم «اتحاد اسلام» بودند.^۷

تأثیر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه بر شمال ایران سریع‌تر از جنوب آن بود. به همراه بروز ناباوری و هراس عمومی در میان سربازان روسی، آنچه در آذربایجان قابل مشاهده بود تغییر رویکرد بخشی از افراد واحدهای روسی نسبت به مردم محلی بود. حالا در تبریز سربازان روس تبریزی‌ها را «دوست» یا «رفیق» خطاب می‌کردند، اما در روزهای نخست هیچ ابتکار عمل واقعی از جانب روس‌ها برای پراکندن فکر تغییرات بنیادی به چشم نمی‌خورد.^۸ از آن گذشته، هفت سال جنگ و ادامه اشغال نظامی باعث شده بود که آذربایجانی‌ها تمایلی نداشته باشند به فراخوان سوسیال دموکرات‌های ایرانی برای پیوستن به موج انقلابی‌ای که از شمال سرچشمه می‌گرفت و اکنش مثبت نشان دهند.

سوسیال دموکرات‌های ایرانی در باکو، که از آغاز جنگ در فعالیت‌های سیاسی مخفی مشارکت داشتند، در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) تأسیس حزب سیاسی مستقل خود را به نام فرقه عدالت اعلام داشتند. فرقه عدالت در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) گروهی هجده نفره از اعضای فرقه را به رهبری اسدالله غفارزاده، دبیر اول آن، به گیلان فرستاد. گرچه نخستین تلاش فرقه عدالت برای برقراری تماس با میرزا کوچک‌خان، رهبر جنبش شورشی جنگل در گیلان با شکست روبرو شد، فرقه به زودی گروهی متشکل از بیست تن از اعضای خود را به گیلان فرستاد. در ژوئن ۱۹۲۰ (تیر ۱۲۹۹) فرقه عدالت نخستین کنگره خود را در انزلی برگزار کرد.^۹ در این کنگره، که ۵۱ عضو با رأی قطعی شرکت داشتند، نام فرقه عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر کرد.

در حالی که شبیح کمونیسم داشت بال‌هایش را بر قفقاژ می‌گستراند، در همسایگی آن، آناتولی، پان‌ترکیسم رو به شکوفایی بود که داشت جای

مکتب‌های رقیبِ پان‌عثمانیسم و پان‌اسلامیسم را می‌گرفت. شروع جنگ جهانی اول، که در آن عثمانی‌ها با روسیه وارد جنگ شدند، راه را برای گسترش پان‌ترکیسم هموار کرد. از نظر پان‌ترکیست‌ها روس‌ها نه تنها کافر بودند، بلکه همچنین متجاوزانی بودند که نواحی جنوب قفقاز را که بخشی از سرزمین مادری اسلامی و ترکی به حساب می‌آمد اشغال کرده بودند. بنابراین جنگ با روسیه را می‌شد با فتوای جهاد مورد پشتیبانی قرار داد.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی امپراتوری روسیه باعث شد که بسیاری از پان‌ترکیست‌ها به این نتیجه برسند که زمان آزادسازی سرزمین پدری و اتحاد ملت ترک فرا رسیده است. هرچند این خوش‌بینی چندان دوام نیاورد و به زودی بلشویک‌ها نشان دادند که هیچ‌گونه تغییر سرزمینی را در امپراتوریشان تحمل نخواهند کرد، چریک‌های کهنه‌کار پان‌ترکیست چند سالی به کار بُرد همه و وسایل ممکن برای تحقق رؤیای دیرینه خود ادامه دادند. اما، برخلاف انتظار آن‌ها، دستاوردهای پان‌ترکیست‌ها در آذربایجان در خلال جنگ جهانی اول و بلافاصله پس از آن خیلی چشمگیر نبود. هرچند این ایالت برای سال‌ها کمابیش تحت اشغال سربازان عثمانی باقی ماند، تلاش‌های آن‌ها برای ایجاد یک پایگاه مستحکم حمایتی در میان آذربایجانی‌ها به ناکامی انجامید.

ارتش عثمانی، از پی آتش‌بس مودروس* در اکتبر ۱۹۱۸، سرانجام شروع به عقب‌نشینی از خاک ایران کرد. در استانبول کابینه «کمیته اتحاد و ترقی» کناره‌گیری کرد و دولت تازه‌ای به ریاست احمد عزت‌پاشا بر سر کار آمد. این آخرین میخ به تابوت پان‌ترکیسم، پان‌تورانیسم و پان‌اسلامیسم بود که ترک‌های جوان در چهار سال آخر با چنان شور و شوقی از آن بهره‌برداری کرده بودند. اما خروج همه سربازان خارجی، به استثنای انگلیسی‌ها، از خاک

*. Mudros

ایران، قدرت دولت مرکزی را تقویت نکرد. در شمال کشور - در آذربایجان، گیلان و کردستان - افراد اصلاح‌اندیشی بودند که عقیده داشتند اگر در منطقه خود دست به اقدامات اصلاحی بزنند، همان اصلاحات به تدریج در سرتاسر کشور گسترش خواهد یافت. جدایی‌خواهی در دستور کار این اقدامات منطقه‌ای نبود، بلکه هدف از این تلاش‌ها استقرار یک قدرت سیاسی باثبات در ایران بود، در حالی که موضوع تقسیم عادلانه قدرت بین دولت مرکزی و مقامات محلی در سرتاسر ایران را نیز در نظر داشت. افزون بر آذربایجان، گیلان و کردستان، جنبش‌های منطقه‌ای دیگری را نیز در جنوب و غرب کشور می‌شد مشاهده کرد که به هیچ وجه در پی اصلاحات نبودند، بلکه هدفشان تضعیف اقتدار دولت مرکزی در سرتاسر کشور بود. شورش سیمکو چنین جنبش منطقه‌ای بود. شایان توجه است که در این دوره نسبتاً آشفته تاریخ ایران بود که جامعه سیاسی کشور به تدریج ورزیدگی یافت.

پیدایش جامعه سیاسی در ایران معاصر به آغاز قرن بیستم و جنبش مشروطه برمی‌گردد. در جریان انقلاب مشروطه عقیده رایج این بود که مسیر اصلاح و پیشرفت از استقرار یک حکومت استوار متمرکز مبتنی بر قانون و نظم می‌گذرد. چنین خواست و آرمان سیاسی، به مدت دست‌کم یک دهه پس از انقلاب، مشروطه‌خواهان را از مخالفان محافظه‌کارشان، یعنی «حامیان استبداد»، متمایز می‌ساخت. ایرانیان، در انقلاب مشروطه، صرف‌نظر از پیشینه قومیشان، دوشادوش یکدیگر با این نیروها که حامی «بی‌قانونی» بودند، به موازات قدرت مطلقه و خودسرانه سلطنت، مبارزه کردند. آن‌ها در مخالفتشان با حکومتی که تصمیم‌گیری را در انحصار خود داشت متحد بودند. هدف آن‌ها تقسیم این قدرت میان گروه‌های مختلف قومی در کشور به منظور ایجاد حکومت‌های مستقل جداگانه بر پایه هویت قومی نبود. هرچند از نظر آن‌ها انقلاب قرار بود ساختار کهنه قدرت را، که متمرکز، خودسرانه و

استبدادی بود، تغییر دهد، حکومت جدید باز هم متمرکز می‌بود، اما اینک، بر پایه یک قانون اساسی مدون، کارآمد و عقلانی می‌شد.

قانون اساسی ایران در سال ۱۲۸۵ تأیید شد. اما دوره استبداد صغیر از دوم تیر ۱۲۸۷ تا ۲۵ تیر ۱۲۸۸ که از پی کودتای محمدعلی شاه آمد مرحله‌ای تعیین‌کننده در جنبش مشروطه ایران به شمار می‌رفت. با وجود این واقعیت که کودتای محمدعلی شاه موفق شد دست‌کم برای مدتی کارکرد حکومت مشروطه را به تعویق اندازد، تأثیر کلی و درازمدتِ مداخله خشونت‌آمیز او برانگیختن جنبش بود. طبقات توانمند و برخورداری که در نخستین روزهای جنبش سنگرها را به آسانی رها کرده و در مواردی حتی وانمود کرده بودند که هماهنگی و سازگاری اجتماعی میان مردم برقرار است، ناگهان با موقعیت تازه‌ای روبرو شدند. کاملاً آشکار بود که جنبش مشروطه این ظرفیت را دارد که تغییرات جدی در ساختارهای کهنه و نهادینه شده سیاسی و اجتماعی ایجاد کند. از سوی دیگر، مردم معمولی داشتند متوجه می‌شدند که حکومت مشروطه به معنای این نیست که هرکس «کبابی به پهنای یک کف دست بخورد». نقل قول اخیر به اظهار نظر یکی از طرفداران انقلاب به نام شیخ سلیم اشاره دارد. او در نخستین روزهای جنبش در تبریز به مردم اطمینان داده بود که وقتی مشروطه بیاید آن‌ها از چنین مزایایی برخوردار خواهند شد.^{۱۰}

با شروع جنگ جهانی اول در گفتمان سیاسی رایج کشور می‌شد رشد تدریجی نوعی حس میهن‌پرستی و ملی‌گرایی را مشاهده کرد. شکل‌گیری چنین ملی‌گرایی‌ای عمدتاً از ادامه سیاست‌های الحاق‌طلبانه قدرت‌های بزرگ ناشی می‌شد که تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کردند. از نظر بسیاری از ایرانیان تضمین یکپارچگی ارضی نخستین گام ضروری در مسیر برقراری حکومت قانون در جامعه و تشکیل حکومت مدرن کارآمد بود که از حقوق جمعی و فردی حراست کند.

در آستانه شروع جنگ، بسیاری از سیاستمداران پُرطرفدار در مورد

موضوع مدرن‌سازی کشور موضوع‌گیری می‌کردند. مستوفی‌الممالک، در برنامه کابینه دومش، که مجلس آن را در سال ۱۲۹۳ / ۱۹۱۴ رد کرد، موارد زیر را پیشنهاد کرده بود: الغای نظام کهنه مستمری، اجرای سریع قانون اساسی جدید، تأسیس مدرسه حقوق عرفی برای تربیت پرسنل لازم برای وزارت عدلیه، تأسیس چندین مدرسه برای دختران، و قوانین تازه در مورد ارتباطات تلگرافی.^{۱۱}

در همان سال، مشیرالدوله کابینه‌اش را با برنامه‌ای به مجلس سوم معرفی کرد که موارد زیر را پیشنهاد می‌کرد: «تدوین قوانین تجارت، وضع قوانین ورشکستگی، تأسیس دانشکده تربیت معلم برای زنان، اختیار برنامه درسی و کتب درسی یکسان برای همه مدارس، تغییر شکل تدریجی مکتبخانه‌ها به مدارس ابتدایی عرفی و تشکیل اتاق بازرگانی.»^{۱۲}

فرایند متمرکزسازی در دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰، که شامل اقدامات خشن و مستبدانه‌ای چون انتقال ده‌ها هزار ایلاتی و اجبار آن‌ها به یکجانشینی می‌شد، عموماً از حمایت بسیاری از اعضای جامعه روشنفکری ایران برخوردار بود، که در خلال جنگ و سال‌های پس از آن از این فکر طرفداری می‌کردند که تنها یک حکومت متمرکز مقتدر (هرچند نه لزوماً استبدادی) قادر خواهد بود مشکلات فزاینده عقب‌ماندگی کشور را حل کند و در عین حال از وحدت و حاکمیت کشور نیز پاسداری نماید.^{۱۳} بنابراین، سال‌ها پیش از آن که رضاشاه به قدرت برسد، طرح کلی اصلاحات و تغییراتی که او در سراسر کشور به عمل آورد موجود بود [...].

فرایند مدرن‌سازی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ناکامی‌هایی که جنبش مشروطه ایران در سال‌های پیش از شروع جنگ جهانی اول متحمل شد، و به واقع خود شروع جنگ جهانی اول، اکثریت گسترده جمعیت شهری، به ویژه طبقات میانی و روشنفکران [...] را به پذیرش حکومتی متمرکز و مقتدر سوق داد. اگر در دوره نخستین مشروطه‌خواهی،

مساوات‌طلبی، کثرت‌گرایی سیاسی و ملی‌گرایی ژمانتیک الهام‌بخش روشنفکران نوپا در تلاششان برای آغاز تغییر و اصلاح بود، اینک برای نسل جدید روشنفکران، که بنای حکومت مدرن و متمرکز بیش‌تر ذهنشان را مشغول می‌کرد، اقتدارگرایی سیاسی، نیروی محرک ضروری برای تحقق آرزوهایشان را قرار بود فراهم آورد.

دولت موقت ایران

منصورة اتحادیه

جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ در اروپا آغاز شد. سه ماه بعد ترکیه عثمانی به طرفداری از آلمان و اتریش وارد جنگ شد. بی شک این گام بود که آلمان را به نگاه به شرق واداشت. استراتژی جنگی آلمان رسیدن به هندوستان و افغانستان و برانگیختن شورش علیه حاکمیت بریتانیا در آنجا بود. مأموران آلمانی برای این منظور دست به تحریکاتی در ایران زدند و شش ماه پس از آغاز جنگ مشغول توزیع اسلحه و پخش دَعَاوی ضدانگلیسی و ضدروسی در میان ایلات غرب ایران شدند. در این میان، حضور نیروهای روسی در داخل ایران از ۱۹۱۰ / ۱۲۸۹ به ترک‌ها بهانه داد تا به این کشور تجاوز کنند.^۱ احمدشاه قاجار، که به تازگی تاجگذاری کرده بود، در اول نوامبر ۱۹۱۴ / دهم آبان ۱۲۹۳ بی طرفی ایران را اعلام کرد،^۲ که از آن پس همه دولت‌های بعدی آن را تکرار کردند. اما روشن بود که تا زمانی که نیروهای روسی از خاک ایران خارج نشوند، بی طرفی بی نتیجه است، به ویژه آن که ایران برای اجرای این سیاست نیرویی در اختیار نداشت. در واقع هیچ کدام از کشورهای متخاصم یا ملی‌گرایان ایرانی، به ویژه دموکرات‌ها،^۳ که می‌خواستند ایران به متفقین اعلان جنگ دهد، به بی طرفی اعلام شده از سوی دولت احترام نمی‌گذاشتند. علاوه بر دشواری اجرای سیاست بی طرفی، دولت ایران را

مشکلات لاینحل متعددی احاطه کرده بود. روسیه و بریتانیا، که زمانی رقیب یکدیگر بودند، اختلافات خود را با معاهده^۴ ۱۹۰۷ حل و فصل کرده بودند و اینک بر امور سیاسی و مالی ایران تسلط داشتند. اما این معاهده به رقابت آن‌ها و بی‌اعتمادیشان نسبت به یکدیگر پایان نداده بود. فعالیت آلمانی‌ها در ایران عنصر تازه‌ای را وارد صحنه سیاسی ایران کرد که قواعد کهنه بازی را به هم زد و این برای دموکرات‌ها و ملی‌گرایان، که مدت‌ها بود از دست قدرت‌های امپریالیستی احساس تحقیرشدگی می‌کردند، می‌توانست خوشایند باشد.

در خلال جنگ، سیاست آلمان نسبت به ایران و شرق به طور کلی با موانع متعددی روبرو شد. غالباً هدف‌های فرماندهی عالی آلمان با هدف‌های نمایندگانش در منطقه مطابقت نداشت. از آن گذشته خیلی روشن نبود که هدف آلمانی‌ها ایران است یا افغانستان. راه همواری نیز برای ارسال اسلحه، مهمات و کمک به ایران وجود نداشت؛ آلمان غالباً این چیزها را وعده می‌داد اما به ندرت آن‌ها را تأمین می‌کرد.^۵ افزون بر آن، آلمانی‌ها تازه‌واردان به این صحنه بودند، در حالی که انگلیسی‌ها و روس‌ها در ایران سال‌ها تجربه و دوستان زیادی داشتند. مانع دیگر این واقعیت بود که آلمانی‌ها برای بیش‌تر اطلاعات خود به «کمیته ملیون ایران در برلین»،^۶ به ریاست سیدحسن تقی‌زاده، متکی بودند که غالباً از واقعیت‌های ایران بی‌اطلاع بود^۷ و تحت تأثیر افرادی از اعضای خود قرار داشت که همیشه در تماس رویارو با رهبران جنبش قرار نداشتند. اما شاید مهم‌ترین مشکلی که آلمانی‌ها با آن روبرو بودند، که در نهایت سبب عدم موفقیتشان در ایران شد، بی‌اعتمادی و رقابتشان با ترک‌ها بود.

هدف‌های ترک‌ها در ایران با هدف‌های آلمانی‌ها مطابقت نداشت. آن‌ها قصد داشتند قیامی را زیر پرچم اسلام برپا کنند که سرانجام به افغانستان و هندوستان راه می‌گشود و با بریتانیایی‌ها و روس‌ها به چالش برمی‌خاست. آن‌ها همچنین می‌خواستند در شرق بر آلمانی‌ها تقدم داشته باشند.^۸ در آغاز

جنگ ترک‌ها به آذربایجان یورش بردند. بعداً به جنوب غربی ایران نیز تجاوز کردند، که در پاسخ به آن بریتانیایی‌ها، علی‌رغم اعتراضات دولت ایران، برای حفاظت از میدان‌های نفتی خوزستان نیرو پیاده کردند. ترک‌ها در سپتامبر ۱۹۱۴ برای اتحاد مسلمانان در ایران، هندوستان و افغانستان در یک جبههٔ پان‌اسلامیستی اعلام جهاد کردند و در ایران وسیعاً به تبلیغ آن پرداختند.^۹ این سبب نگرانی بریتانیایی‌ها و روس‌ها شد، هرچند عمدتاً ناکام ماند و در ایران پژواکی نیافت. اما علماً به طور کلی طرفدار جنگ با بریتانیایی‌ها و روس‌ها بودند. در اکتبر ۱۹۱۵ آلمانی‌ها و ترک‌ها توافق کردند که تلاش‌های جنگی و نیروهایشان را در ایران تحت فرماندهی مارشال فون در گولتس یکپارچه سازند و او به فرماندهی کل عملیات آلمانی‌ها و ترک‌ها در ایران منصوب شد. دولت ایران ضعیف بود و کابینه‌ها زود به زود تغییر می‌کردند، چون هیچ کدام نمی‌توانستند از پشتیبانی کافی در مجلس برخوردار شوند. مجلس سوم در شانزدهم آذر ۱۲۹۳، در زمانی که علاء‌السلطنه رئیس‌الوزرا بود، تشکیل شده بود. علاء‌السلطنه جای خود را به مستوفی‌الممالک داد که بی‌طرفی ایران را اعلام کرد و کوشش بی‌نتیجه‌ای کرد تا روس‌ها را به عقب‌نشینی از خاک ایران متقاعد سازد. هر دو تدبیر او ناکام ماند و او در اسفند ۱۲۹۳ به نفع مشیرالدوله کناره‌گیری کرد، اما عمر کابینهٔ اخیر نیز کوتاه بود چون مشیرالدوله می‌خواست سیاست بی‌طرفی را نسبت به همهٔ کشورهای متخاصم اکیداً به اجرا درآورد. این برای متفقین قابل‌پذیرش نبود و او نیز مجبور به کناره‌گیری شد.^{۱۰} جای او را عین‌الدوله گرفت که وزیر داخله‌اش، فرمانفرما، که به طرفداری از انگلیسی‌ها مشهور بود، زیر سؤال رفت و کابینه مجبور به کناره‌گیری شد.^{۱۱} بهانهٔ به زیر سؤال بردن او تجاوز ترک‌ها به سرکردگی رئوف بیگ به غرب ایران بود که در واقع در زمان کابینهٔ قبلی رخ داده بود.^{۱۲} اما سبب واقعی این زیر سؤال بردن مخالفت دموکرات‌ها بود که می‌خواستند او را از وزارت برکنار کنند. این دور هنگامی کامل شد که

مستوفی‌الممالک در اوت ۱۹۱۵ / مرداد ۱۲۹۴، پس از یک ماه و نیم بحران، بار دیگر به رئیس‌الوزاری منصوب شد. کابینه او شامل تعدادی از وزرای دموکرات بود. در این میان تحریکات و فعالیت‌های آلمانی‌ها، و همچنین محبوبیت آلمان در میان ملی‌گرایان، رو به افزایش بود. استقبالی که از پرنس رِئوس، سفیر آلمان، و لوگو تِتی، سفیر اتریش، به هنگام ورودشان به تهران در آوریل ۱۹۱۵ / فروردین ۱۲۸۴ به عمل آمد، این موضوع را به خوبی نشان داد.^{۱۳}

مستوفی‌الممالک سیاستی دوپهلوی را دنبال کرد. از یک سو با بریتانیایی‌ها^{۱۴} برای دریافت وام و عقب‌نشینی نیروهای روسی وارد گفتگو شد، و از سوی دیگر مخفیانه با آلمانی‌ها برای عقد قرارداد همکاری به مذاکره پرداخت. مستوفی‌الممالک در دورهٔ صدارت پیشینش به طور غیررسمی با کاردار آلمان مذاکره کرده بود (عین‌الدوله هم چنین کرده بود)، اما اینک به آلمانی‌ها پیشنهاد می‌کرد با دادن وام و ارسال اسلحه، مهمات، پول و افسران، استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کنند.^{۱۵} اگر این شرایط برآورده می‌شد، مستوفی‌الممالک آماده بود به متفقین اعلان جنگ دهد. او در ادامه تصریح کرد که اگر این شرایط برآورده نشود، و به ویژه اگر تضمین مورد نظر داده نشود، او مجبور خواهد شد از آلمانی‌ها بخواهد فعالیت‌های خود را در ایران متوقف سازند. آلمانی‌ها برای این که حُسن‌نیت خود را نشان دهند عقب‌نشینی رئوف بیگ را در این زمان تضمین کردند. اما آماده نبودند با بقیه شرایط موافقت کنند و پاسخ آلمانی‌ها محافظه‌کارانه بود. آن‌ها تصریح کردند که تنها هنگامی می‌توانند با ایران متحد شوند که ایران به لحاظ نظامی آمادگی داشته باشد. هرچند افزودند که به لحاظ مالی کمک خواهند کرد. باز هم مستوفی‌الممالک خواستار کمک مالی و نظامی شد. پاسخ نهایی این بود که اگر ایرانیان به متفقین اعلان جنگ دهند، آلمانی‌ها در خلال مذاکرات صلح از استقلال و تمامیت ارضی ایران پشتیبانی خواهند کرد.^{۱۶}

آغاز مهاجرت

هرچند این مذاکرات مخفیانه برگزار شد، متفقین از این نقشه باخبر شدند،^{۱۷} و روس‌ها که از مرداد ماه داشتند نیروهایشان را در انزلی پیاده می‌کردند، در هفتم نوامبر ۱۹۱۵ / شانزدهم آبان ۱۲۹۴ شروع به پیشروی به سوی تهران کردند،^{۱۸} که سبب وحشت زیادی در پایتخت شد. نمایندگان سیاسی آلمان، عثمانی و اتریش روز قبل از تهران خارج شده بودند، و مستوفی‌الممالک از نمایندگان مجلس و دموکرات‌ها و همه مخالفان متفقین خواست که شهر را ترک گویند. او حتی شروع به برنامه‌ریزی برای خروج شاه از پایتخت کرد.^{۱۹} ۴۴ نماینده، بسیاری از مدیران روزنامه‌ها، قشون بزرگی از ژاندارمری و همه کسانی که از روس‌ها وحشت داشتند پایتخت را ترک گفتند و به قم رفتند. این حرکت به «مهاجرت» معروف شد. اما سفیران بریتانیا و روسیه و تعدادی از سیاستمداران بانفوذ شاه را از ترک پایتخت منصرف کردند. سپس مستوفی‌الممالک کوشید نمایندگان را به بازگشت ترغیب کند، اما موفق نشد و مجلس به سبب نداشتن حد نصاب تعطیل شد.^{۲۰} آن‌گاه مستوفی‌الممالک کناره‌گیری کرد و فرمانفرما، دولتمرد طرفدار انگلیس، در دسامبر ۱۹۱۵ / دی ۱۲۹۴ جای او را گرفت. بدین سان متفقین در پایتخت برتری خود را باز یافتند، به ویژه آن‌که پرنس رئوس بازنگشت.

در این میان در قم مهاجرین با پشتیبانی آلمانی‌ها «کمیته دفاع ملی»^{۲۱} را به ریاست سلیمان میرزا، رهبر دموکرات‌ها، تشکیل دادند. احزاب سیاسی نیز با هم ائتلاف کردند،^{۲۲} هرچند کشمکش حزبی، که مشخصه مجلس سوم بود، بین اعتدالی‌ها از یک سو و دموکرات‌ها از سوی دیگر ادامه یافت. اما فعلاً سلیمان میرزا رهبری اتحاد اکثر نمایندگان را بر عهده داشت و به آلمانی‌ها نزدیک بود، چرا که مهاجرین برای کمک مالی به آن‌ها وابسته بودند.^{۲۳} مهاجرین پیک‌هایی را به سایر شهرها فرستادند تا از مردم دعوت کنند به حرکت آن‌ها بپیوندند و به تدارک نیرو و هماهنگ‌سازی تلاش‌های جنگی

خود بپردازند، چرا که احتمال حمله روس‌ها زیاد بود. آن‌ها همچنین به تدارک تشکیل دولت خودشان پرداختند.

از زمانی که آلمانی‌ها متوجه ایران به عنوان پل ارتباطی با هندوستان و افغانستان، یا به عنوان یک متحد احتمالی، شده بودند، مأموران آلمانی شروع به عملیات در نواحی مختلف ایران کرده، به تحریک ایلات پرداخته،^{۲۴} به تبلیغ پیامشان و سازماندهی نیرویی در غرب ایران دست زده بودند. کنت کاونیتس،^{۲۵} وابسته نظامی آلمانی، به ویژه در این عرصه فعال بود. او ارتباط‌های نزدیکی با ایلات، ژاندارم‌ها و دموکرات‌ها برقرار کرد و موفق شد نیرویی را گردآورد، چون مطمئن بود که قیام عمومی برپا خواهد شد، که هیچ‌گاه کاملاً تحقق نیافت. از آن‌جا که این نیرو نیاز به یک فرمانده داشت، کاونیتس توجهش به نظام‌السلطنه، والی لرستان، جلب شد که به خاطر احساسات ضدانگلیسی‌اش معروف بود.^{۲۶}

نظام‌السلطنه رهبری مهاجرین را به دست می‌گیرد

نظام‌السلطنه دولتمردی محافظه‌کار با سال‌های طولانی تجربه کار اجرایی و حکمرانی بود و شاید مطمئن نبود که دموکراسی در ایران کارکرد داشته باشد.^{۲۷} سلیمان میرزا که تا این هنگام رهبری مهاجرت را بر عهده داشت، از همان سنخ نبود. گرچه از تبار قاجار بود، اما عضو حزبی با مرام سوسیالیستی بود و در مجلس از دوره دوم فعال بود و رهبری حزب دموکرات را برعهده داشت و موضعش با نظام‌السلطنه فرق می‌کرد. بین این دو هیچ همدلی و رفاقتی نیز وجود نداشت. در فضای سیاسی سال‌های جنگ، و در واقع حتی از زمان انقلاب مشروطه، رهبری سیاسی و مناصب مهم در دست اشراف و طبقه شاهزادگان باقی مانده بود. آن‌ها بودند که می‌توانستند به هنگام نیاز از املاکشان نیرو گرد آورند و در کشور از نفوذ و طرفداران کافی برخوردار بودند تا به روش‌های غیرسیاسی پشتیبانی کسب کنند. سلیمان میرزا، با وجود

اصل و نسبش، نه تجربه داشت و نه ثروت، و تصادفی نبود که آلمانی‌ها به نظام‌السلطنه روی آوردند. در واقع مهاجرین از قم نیز به نظام‌السلطنه روی آورده و از او خواسته بودند که رهبری این حرکت را بر عهده بگیرد.^{۲۸}

کاونیتس با نظام‌السلطنه چند بار در بروجرد ملاقات و در اوت ۱۹۱۵ / مرداد ۱۲۹۴ مذاکره با او را آغاز کرد. نظام‌السلطنه پذیرفت که فرماندهی نیرویی را که کاونیتس سازماندهی کرده بود بر عهده بگیرد به این شرط که وزارت امور خارجه آلمان این توافق را رسماً بپذیرد. آلمانی‌ها همچنین می‌بایست پول و اسلحه برای نیروهای ایرانی تأمین می‌کردند و هزینه هرگونه خسارتی را که در طول جنگ وارد می‌شد می‌پرداختند و همه نواحی‌ای را که از دست دشمن آزاد شده بود به ایران بازمی‌گرداندند.^{۲۹} در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ / پنجم دی ۱۲۹۴ که مهاجرت به قم آغاز شد، کاونیتس بار دیگر به ابتکار خودش با نظام‌السلطنه دیدار کرد و قرارداد دومی را با او منعقد ساخت. آلمان متعهد شد سربازان و افسران آلمانی و ترک، و اسلحه و مهمات در اختیار نظام‌السلطنه بگذارد و هزینه‌های جنگ را پرداخت کند. باز هم توافق شد که اگر جنگ به کرمانشاه، کردستان و اصفهان کشیده شد، آلمانی‌ها تمامیت ارضی ایران را برای بیست سال تضمین کنند و مشارکت نظام‌السلطنه در جنگ به معنای تحقق این شرط تلقی شود. دولت آلمان همچنین ماهانه بیست هزار تومان برای هزینه‌های سیاسی به نظام‌السلطنه می‌پرداخت و نظام‌السلطنه چنین مبالغی را به مثابه وام به دولت ایران تلقی می‌کرد.

نظام‌السلطنه به جنگ متعهد شد و تا ژانویه ۱۹۱۶ / دی ۱۲۹۴ یک نیروی چهارصد نفری را آماده کرد. از آن پس او شروع به سازماندهی نیرو کرد، با وجود این واقعیت که کمک وعده داده شده آلمان نرسیده بود.^{۳۰}

در این میان روس‌ها یک حمله دوجانبه را آغاز کردند که هدفش ساوه و همدان بود تا راه ارتباطی با غرب ایران را قطع کنند. بدین سبب مهاجرین در قم خود را در محاصره و بدون راه گریز یافتند و راهی اصفهان شدند که در

آنجا با استقبال گرم و پرشوری روبرو شدند، هرچند گزارش شده بود که مردم می‌ترسند آن‌ها روس‌ها را به حمله به این شهر تحریک کنند.^{۳۱} همدان در سوم دسامبر ۱۹۱۵ / دوازدهم آذر ۱۲۸۴ به دست روس‌ها سقوط کرد و نیروهای کاونیتس در آوج شکست خوردند و به سمت اسدآباد عقب نشستند، در حالی که روس‌ها در پی‌شان بودند. در آن زمان تنها نظام‌السلطنه به کمکش آمده بود.^{۳۲} مهاجرین بار دیگر مجبور به نقل مکان شدند. زمانی که در اصفهان بودند به آن‌ها اطلاع داده شد که نظام‌السلطنه رهبری جنیش را به دست گرفته است و نظام‌السلطنه از آن‌ها دعوت کرد در کرمانشاه که «کمیته نجات ملی» در آنجا تشکیل شده بود، به او ملحق شوند.^{۳۳}

مهاجرین در کرمانشاه و قصرشیرین

مهاجرین عازم کرمانشاه شدند و در اواخر ژانویه ۱۹۱۶ / بهمن ۱۲۹۴ پس از مشقت بسیار در گروه‌های کوچک به آنجا رسیدند. در کرمانشاه شورای مهاجرین رهبری نظام‌السلطنه را پذیرفت و دولت موقتی که در اصل آلمانی‌ها در دسامبر / آذر ماه پیشنهاد کرده بودند تشکیل شد.^{۳۴} چندین جلسه برگزار شد و سازماندهی دولت موقت بی‌درسر پیش رفت،^{۳۵} هرچند این دولت هنوز رسمیت نیافته بود. مقدر نبود که مهاجرین مدت زیادی در این شهر بمانند، چرا که روس‌ها ایرانیان را در کنگاور شکست دادند و مهاجرین در مارس ۱۹۱۶ / اسفند ۱۲۹۴ عازم قصرشیرین شدند. طی اقامت آن‌ها در قصرشیرین، دولت موقت رسمیت یافت و از امپراتوران آلمان و اتریش پیام تبریک دریافت کرد.^{۳۶}

سازمان دولت موقت مرکب از کابینه‌ای بود به ریاست نظام‌السلطنه با شش وزیر، که همه نمایندگان مجلس سوم بودند و مسئولیت امور خارجی، امور داخلی، پست و تلگراف، مالیه، منافع عامه، و عدلیه را بر عهده داشتند. اعضای کابینه از هر دو حزب دموکرات و اعتدالی بودند و، با وجود